

جغرافیا و توسعه شماره ۴۷ تابستان ۱۳۹۶

وصول مقاله : ۱۳۹۵/۰۳/۱۶

تأیید نهایی : ۱۳۹۵/۰۹/۱۸

صفحات: ۱۴۸-۱۳۱

قواعد جهان ژئوپلیتیکی در دوران پسا وستفالیایی و تقویت نظام تولید و زایش کشورهای جدید

دکتر محمد رئوف حیدری فر^۱

چکیده

کشورهای موجود در فضای ژئوپلیتیک جهان در طی تاریخ همواره محل تغییر و تحول بوده و خواهند بود. در این رابطه، مجموعه نیروهای تغییر شکل سازی در عرصه‌ی ژئوپلیتیک جهانی وجود دارند که جریان تغییر و دگرگونی را تداوم می‌بخشند. در رابطه با این تغییر، ایزوستازی یا تعادلی مابین نیروهای سیاسی - جغرافیایی متضاد هم باید مد نظر قرار گیرد که این تعادل در راستای وحدت‌سازی یا جداسازی ناشی از عامل حرکت می‌باشد. نیروهای مخالف هم در دانش جغرافیای سیاسی با مجموعه‌ای شامل ۵۰۰ نیرو با نام‌هایی همانند نمادنگاری، سیرکولاسیون، گریز از مرکز و گرایش به مرکز و براساس یافته‌های این پژوهش سرزمین‌زدایی و سرزمین‌سازی مجدد طبقه‌بندی می‌شوند. گرچه رویکرد اصلی این نوشتار نوواقع‌گرایی بوده و توجه اصلی آن به بازیگری حکومت در کنار سایر بازیگران فراملی و فراملی می‌باشد؛ اما ملی‌گرایی به عنوان یکی از اصلی‌ترین نیروهای ساختارزدا و تغییر شکل‌سازی است که امکان و شرایط تولید کشورهای جدید را فراهم می‌سازد. جهانی شدن، واقعیات ژئوپلیتیکی و روابط قدرت از جمله دیگر شرایطی است که این تولید را تسهیل می‌سازد. روش تحقیق این مقاله توصیفی - تحلیلی بوده و در پی پاسخ به این سؤال می‌باشد که آیا کشورهای جدیدی به نقشه‌ی سیاسی جهان اضافه خواهد شد یا خیر؟ نتایج پژوهش نشان می‌دهد نیرویی به نام سرزمین‌سازی مجدد در جغرافیای سیاسی وجود دارد که فضا و قوانین جغرافیای سیاسی جهان ما را طی سالیان پیش رو تعریف و تعیین می‌کند و امکان تولید و ظهور کشورهای جدید در عرصه‌ی فضای سیاسی جهان را فراهم می‌سازد. کلیدواژه‌ها: جغرافیای سیاسی، کشورهای جدید، سرزمین‌سازی مجدد، جهانی شدن، قدرت.

مقدمه

به رغم بحث‌های زیادی در مورد تضعیف ادبیات جهانی شدن، این فرایند نوظهور اجتماعی در حال اتفاق و پیشروی در عرصه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... می‌باشد. در عرصه‌ی جغرافیای سیاسی نیز همانند سایر علوم انسانی تغییراتی در رابطه با جهانی شدن نیروهای شکل‌ساز وجود دارد. تحت هر نامی که بخواهیم بحث نماییم از ناسیونالیسم (ملی‌گرایی)، حکومت، شرکت‌ها، سازمان‌ها و بازیگران بین‌المللی و فراملی که تعداد آنها به بیش از ۵۰۰ واحد سیاسی - جغرافیایی (Cohen, 1991: 5) می‌رسد تغییرات و دگرگونی‌هایی در فضای جهانی ایجاد شده است؛ این دگرگونی نیروها در قانون سرزمین‌سازی که متشکل از دو نیروی سرزمین‌زدا و سرزمین‌سازی مجدد است (Scholte, 2002: 23) خلاصه می‌شود. سؤال اصلی این پژوهش این است که آیا جهان سیاسی در آینده صرفاً شاهد ایجاد تغییرات جغرافیایی - سیاسی یعنی ایجاد واحدهایی همانند کشورهای جدید خواهد بود و یا مقاومت در برابر این تغییرات نیز وجود دارد؟ به عبارتی، آیا فرایندها و پدیده‌ها صرفاً در مقیاس فراملی و جهانی جریان دارند یا معمای سیاست در مقیاس‌های دیگر مخصوصاً مقیاس محلی نیز قوانینی برای معادلات جهانی دارند؟ این نوشتار سعی دارد تا اثبات نماید که اولاً مجموعه نیروهای تحول‌ساز و زیرساز و نیروهای مقاوم در مقابل تغییرات در دو طبقه‌بندی به نام‌های سرزمین‌زدایی و بازسرزمین‌سازی قرار می‌گیرند. ثانیاً این مسأله نیز به‌عنوان یک فرضیه مد نظر قرار می‌گیرد که در تمامی مقیاس‌ها همانطور که هنری لوفور بیان می‌کند داربستی فضایی وجود دارد و حرکت به سمت کمال یا به سوی نظم وجود خواهد داشت و واحدهای سیاسی در تمام مقیاس‌ها و کشورهای جدید اغلب در مقیاس محلی تشکیل خواهد شد. فرایندی که اغلب با نام جهانی

شدن و تجزیه و یا به شکل دیگری یعنی گلوکالیزشن (جهانی محلی) از آن یاد می‌شود. ضمن اینکه باید بیان شود که حرکت در جهان سیاست تحت هر نامی مثلاً سیرکولاسیون^۱ یا مرکزگرایی وجود دارد اما دوباره نیروهای مرکزگرا، نمادنگاری^۲ یا وحدت‌ساز و بهتر است بگوییم باز سرزمین‌ساز در تلاش خواهند بود تا تعادل را در فضای جغرافیای سیاسی جهان حفظ نمایند. در کنار این بحث ذکر این نکته نیز مهم است که حکومت به عنوان اصلی‌ترین و مهم‌ترین بازیگر جغرافیای سیاسی در تقابل با مجموعه‌ای از این نیروها می‌باشد و نظم و ثبات را به موزاییک جهانی ملت‌ها و اقلیت‌ها برمی‌گرداند؛ گرچه باید با دیدی جغرافیایی و فهم مناسب سیاسی حداقل به عنوان یک فرض در نظر داشت که دوباره نظم موجود به هم خواهد خورد. نهایتاً اشکال گوناگونی به وجود می‌آیند که مهم‌ترین آن در کشورهای جدید در مقیاس کوچک و یا تنواره‌های سیاسی بزرگ مقیاس مثل اتحادیه‌ی اروپا قرار دارند. ما در جهان در حال گذاری به سر می‌بریم که هنوز به ثبات نرسیده است. جهانی که در آن، کشورهای همانند سودان جنوبی، مونته-نگرو، سنت‌کیتس و نویس به وجود آمدند و احتمال دارد شاهد ایجاد کشورهای همانند فلسطین، اسکاتلند، کبک و غیره باشیم. همچنین، بر اساس نظریات نو واقع‌گرایی کشورهای مختلف در این جهان هم‌وزن نیستند یعنی روسیه و سوریه در یک سطح نیستند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۱۰۷) و قواعد جهان ژئوپلیتیک^۳ هنوز نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولات، تغییرات و معادلات سیاسی آن دارد (محمدی و همکاران، ۱۳۹۱: ۸۵). به علاوه، تصرف سرزمینی براساس قوانین کلاسیک همانند لشکرکشی و مشروعیت بخشی ژئوپلیتیکی (میرحیدر، ۱۳۸۰: ۷۱) در مواردی همانند

1-Circulation
2-Ichnography
3-Geopolitics

می‌نامم که با رقابت و تعامل قدرت بر روی (و بر سر) سرزمین مرتبط باشد. رجوع به سرزمین با تمام خصوصیات جغرافیایی آن است که ارتباط بین ژئوپلیتیک [جغرافیای سیاسی] و جغرافیا را برجسته می‌کند. امروزه از ژئوپلیتیک [جغرافیای سیاسی] در ارتباط با تشدید مسایلی بسیار متفاوت سخن می‌رود؛ مثلاً: پدیدار شدن کشورهای جدید، ترسیم مرزهایشان، منازعات منطقه‌ای آنها، گسترش برخی ایدئولوژی‌های سیاسی و مذهبی همچون اسلام‌گرایی و مطالبات مردمانی که خواهان استقلال هستند^۱ (لاکست^۲، ۱۳۷۸: ۴۰-۱۵).

اگنیو^۳ و دیگران بیان می‌کنند که جغرافیای سیاسی مدرن مربوط به زمان استحکام سیستم بین-الدولی از معاهده‌ی وستفالیایا به بعد است. جغرافیای سیاسی شکلی از قدرت-زمین حکومت است. از طرف دیگر جغرافیای سیاسی تنها روابط بین‌الملل نیست بلکه به روابط داخلی و بین‌المللی، حفظ مرزها و اشیاء موجود در سرزمین می‌پردازد (Othutail, 1998: 4-6). اما جغرافیای سیاسی به سادگی گذشته نیست. جغرافیای سیاسی هم اکنون به مرزها به مثابه چیزی بیش از وجود آنها بر روی نقشه می‌نگرد؛ مرزها به گونه‌های متنوع [بخصوص ادراکی] تقسیم می‌گردند (Ó Tuathail, 1988: 9).

در این راستا "جغرافیای سیاسی اطلاعات به بررسی تأثیر و تأثر جغرافیای سیاسی کشورها بر گردش اطلاعات در جامعه می‌پردازد. از دیدگاه جغرافیای سیاسی اطلاعات، عوامل هدایت‌کننده جریان اطلاعات در رسانه‌های عمومی مانند رادیو، تلویزیون، روزنامه، اینترنت، وب و مانند آن نقش مهمی در ایجاد نگرش‌ها و تغییر در جهت‌گیری‌های خرد و کلان افراد یک جامعه دارد. این تأثیرگذاری به تغییر در جوامع، از کوچک‌ترین واحدهای جغرافیایی تا کشورها، مناطق،

شبه‌جزیره کریمه و شرق و جنوب اوکراین هنوز به چشم می‌خورد. "هرچند که تحولات و تغییرات بسیاری در زمینه جهانی شدن فرهنگ و سیاست رخ داده است" (شولت، ۱۳۸۳: ۵۰) اما در مواردی نیز بازگشت به گذشته همانند قضیه اوکراین و اخیراً انگلیس وجود دارد.

مبانی نظری

الف- جغرافیای سیاسی، قدرت و سرزمین^۱

در فرهنگ آکسفورد، جغرافیای سیاسی به منزله‌ی علمی تشریح شده که در ارتباط با مرز و مالکیت حکومت‌ها [سرزمین] بحث می‌کند (Azam, 1992: 2). جغرافی‌دانان سیاسی وقت و انرژی زیادی را صرف مطالعات مرزی کرده و تمرکز آنها بیشتر بر مبادی مرزها، تکامل، شکل فیزیکی و نقش آنها بوده است (دراپسندل^۲، ۱۳۷۴: ۱۵).

جغرافیای سیاسی در مقیاس بزرگ و واقعی، به مطالعه چگونگی تعیین قلمرو در محیط‌های گوناگون تحت شرایط فرهنگی متفاوت می‌پردازد. بطور کلی تلاش‌هایی برای تعریف مرز به همراه طبقه‌بندی و فهرست عنوان انواع مرز، توسط دانشمندان انجام گرفته است. اگرچه اولین مباحث مرزهای سرزمینی توسط جغرافی‌دانان دانشگاهی به زمان راتزل^۳ (۱۸۹۷) برمی‌گردد که رفتار ارگانیک دولت را مطرح کرد، اما این موضوع توسط لردکرزن^۴ (۱۹۰۸) و هولدریچ (۱۹۱۶) درباره‌ی مرزهای سیاسی و شکل‌گیری مرزها پیگیری شد (Newman & Passi, 1998: 21).

جغرافیای سیاسی به‌عنوان زیرشاخه‌ای از رشته‌ی جغرافیا به مسائل مرز و سرزمین و آنچه در ارتباط مستقیم با این پدیده است، توجه زیادی دارد. برای مثال لاکست می‌گوید: "من چیزی را ژئوپلیتیکی

1-Territory
2-Alasdair Drysdale
3-Ratzel
4-Curzon

5-Loceost
9-Agnew

- نیروهای سیاسی - جغرافیایی غیرحکومتی (بین‌المللی و فراملی)

این بازیگر جدید که مدام بر تعداد آنها افزوده می‌شود، شامل سازمان‌ها، نهادها، شرکت‌ها و بازیگران غیرحکومتی (فراملی و بین‌المللی) منجمله NGO ها می‌باشد؛ اکثریت بازیگران و نیروهای سیاسی - جغرافیایی (مجموعه ۵۰۰ نیرو) در این بخش قرار دارند. بازیگران فوق در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و زیست محیطی و در زمینه‌های توسعه، مخاطرات، امنیت، سرمایه‌گذاری، حقوق بشر، حقوق زنان و کودکان، همکاری و صلح و غیره فعالیت داشته و دارند. در پاره‌ای از موارد این نوع از بازیگران به مرزها، قوانین و حاکمیت‌های ملی و سرزمینی احترام نگذاشته و تهدیدی امنیتی برای حکومت‌ها محسوب می‌شوند؛ اغلب این نوع جریان‌ها باعث تقویت و تضعیف سیاست‌های ملی به صورت همزمان می‌شود. یعنی ما در جهانی زندگی می‌کنیم که از یک طرف شاهد سرزمین‌زدایی، مرززدایی و خدشه‌دار شدن حاکمیت ملی هستیم اما از طرف دیگر سرزمین‌سازی مجدد در مقیاس‌های چندزمینه‌ای ایجاد اشکالی همانند تشکیل کشورها (فرایند تکثیر و افزایش کشورها) همانند مونته‌نگرو، سودان جنوبی و کوزوو، منطقه‌گرایی مثل اتحادیه اروپا و جهانی (فرهنگ جهانی) را فراهم می‌سازد؛ جریانی که با عنوان گلوکالیزشن یا جهانی محلی شدن نام دارد (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵: ۲۲۵). همچنین، مجموعاً این نیروهای غیرحکومتی به همراه دو دسته از نیروهای فوق‌فرابند چندمحوری را در فضای جهانی به وجود آورده است.

روش تحقیق

روش تحقیق مورد استفاده در این مقاله توصیفی-تحلیلی می‌باشد. روش جمع‌آوری داده‌ها نیز به شکل کتابخانه‌ای و اسنادی است. هدف مقاله ارزیابی و

قاره‌ها و جهان منجر می‌شود. چنین مباحثی در بحث امپریالیسم رسانه‌ای مطرح می‌شود. در امپریالیسم رسانه‌ای شبکه‌ای از رسانه‌های مکتوب و غیر مکتوب همچون مجله‌ها، شرکت‌های تبلیغاتی و چاپ و نشر شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی و مطبوعات وجود دارند که تحت سیطره‌ی یک‌فرد یا یک ایدئولوژی خاص اداره می‌شوند و کارکرد آن علاوه بر بیرون راندن رقبا، اثرگذاری بر مخاطبان و القای آراء و نظرات خاص است (بیگدلی و زارع‌فراشیندی، ۱۳۸۶: ۴۷).

ب- معرفی نیروهای سیاسی-جغرافیایی در فضای جهانی
مجموعه‌ی این نیروها و بازیگران سیاسی-جغرافیایی در عرصه‌ی فضای جهانی به سه دسته کلی تقسیم می‌شوند:

- نیروهای سیاسی - جغرافیایی وابسته به حکومت: در حال حاضر، بیش از ۲۰۰ کشور در جهان وجود دارد که دارای حکومت‌های مستقل می‌باشند. قدرت، وسعت، جمعیت، بازیگری حکومت‌ها یا به عبارت دیگر وزن ژئوپلیتیکی آنها در عرصه‌ی روابط بین‌الملل متفاوت است. همچنین، حکومت از طریق سازمان‌ها، احزاب، گروه‌های سیاسی، رسانه‌های گروهی و صدا و سیمای ملی، ارتش و کارگزاران خود به تأثیر و نفوذ در هر دو عرصه‌ی داخلی و خارجی سرزمین و قلمروی ملی ادامه می‌دهد (مجتهدزاده، ۱۳۹۱: ۱۷۶؛ قوام، ۱۳۸۸: ۴۸-۴۳).

- نیروهای سیاسی - جغرافیایی بین‌المللی (جهانی - منطقه‌ای): سازمان ملل، اتحادیه‌ها و پیمان‌های دوجانبه و چندجانبه همانند اتحادیه‌ی اروپا، آسه‌آن، اکو، نفتا و مرکوسور و غیره از بسیاری از حکومت‌های ملی در عرصه‌ی روابط خارجی و در معادلات سیاسی و امنیتی حاکم بر فضای جهانی قوی‌تر و تأثیرگذارتر می‌باشند (حافظ‌نیا و همکاران، ۱۳۹۱: ۶۶).

ساز و کارهای قلمروسازی، همانند حکومت، در حال تجزیه و سقوط و تضعیف‌اند و کارکردهای آنها دیگر جنبه‌ی سرزمینی ندارد. نوعی جدایی بین کارکردهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی حکومت و دولت با مفهوم سرزمین به‌وجود آمده است (کلارک، ۱۳۸۲: ۴۳). از سوی دیگر، امنیت نیز جنبه‌ی سرزمینی نداشته و به مسأله‌ای جهانی تبدیل شده است. تروریسم، سلاح‌های کشتارجمعی، جرم‌های اینترنتی، مافیای جهانی و ایدز، مرزها را نشناخته و قلمروهای سرزمینی را یکی پس از دیگری می‌پیماید (O'Tuathail, 1998: 12). حسّ تعلق به مکان و تلاش در راه وطن قطع شده و جهان وطنی، انسان سیاره‌ای و پیشرفت برای نوع بشر معنادار شده است. بی‌مکان شدن جریان‌ها و غیرسرزمینی شدن نهادها، سازمان‌ها و شرکت‌ها، نوید رسیدن گونه‌ی جدیدی از روابط اجتماعی را می‌دهد. پدیده‌ای نوظهور رو به تکامل است که مفاهیمی همانند حکومت، سرزمین، کشور، قلمرو، مرز، ناحیه، منطقه، تنوع، تفاوت و تکثر را از بین برده و شکل جدیدی به‌نام جهان واحد، دهکده جهانی، ملت جهانی، حکومت جهانی، فرهنگ جهانی، اقتصاد جهانی و مانند آن را به‌وجود آورده است. به این مجموعه باید بحران‌ها، تهدیدها و مخاطرات طبیعی و انسانی را افزود که فراقلمروگرا می‌باشند و سرزمین‌ها و مرزها را یکی پس از دیگری درمی‌نوردند. گرم شدن کره‌ی زمین، سوراخ شدن لایه‌ی ازن، ذوب شدن یخ‌های قطبی، بالا رفتن سطح آب اقیانوس‌ها و به زیر آب رفتن برخی از سواحل جزایر و بسیاری از دیگر مخاطرات همگی بیانگر اینست که حیات ما در این کره‌ی خاکی به خطر افتاده است. بیان شده است که عدم تعلق و بی‌احساس شدن نسبت به مکان تولد و سرزمین ملی به‌معنای عدم تقابل سرزمینی، حذف جنگ‌ها از روابط بین‌المللی و از بین رفتن بحث ما و آنها در شبکه‌ی اجتماعی است. بحث‌های گوناگون و مختلف علمی در رابطه با جهانی شدن، حکایت از

کنکاش فضا و قوانین موجود آن یعنی تعادل مابین مجموعه نیروهای سیاسی- اقتصادی شکل‌ساز در جهان سیاسی و نیز امکان تولید واحدهای سیاسی همانند کشورهای جدید است. این نکته نیز مهم است که کشور کانون توجه در جغرافیای سیاسی بوده و از جمله مفاهیم اصلی آن است. همچنین، مقاله با دیدگاه نواقع‌گرایی ضمن اعتقاد به تغییر در جهان سیاسی- جغرافیایی به از بین رفتن و زیر و رو شدن کامل موزاییک سیاسی- جغرافیایی موجود در فضای بین‌الملل معتقد نیست. همانطور که در مقاله بیان شده است دیدگاه اصلی مقاله نواقع‌گرایی می‌باشد و حکومت به عنوان اصلی‌ترین بازیگر سیاسی فضای ژئوپلیتیکی جهان مدنظر قرار گرفته شده است. فرض اصلی مقاله آن است که قانونی که حاصل تعامل و تعادل مجموعه نیروهای تغییر شکل‌ساز و مقاوم در برابر آن به‌نام‌های همانند فراسرزمینی و سرزمین‌سازی مجدد در جغرافیای سیاسی جهان می‌باشد فضا و قوانین جغرافیای سیاسی جهان پیش روی ما را طی سالیان آینده احتمالاً تعریف و تعیین می‌کنند.

بحث و یافته‌های نظری

نیروهای سرزمین‌زدا و باز سرزمین‌ساز^۱

بحث سرزمین در دوره جهانی‌شدن در انجمن‌های علمی و سیاسی، توجه جغرافی‌دانان را به خود جلب کرده است. واقعیت آن است که نسبت به این دو مفهوم که از پایه‌های مهم و البته اصلی علم جغرافیاست، دیدگاه‌های متناقضی وجود دارد. اگرچه برخی، به‌ویژه جغرافی‌دانان سعی در اثبات اهمیت مفهوم سرزمین و نقش و جایگاه مهم آن در زندگی انسان دارند، ولی به‌گمان دیگران (منتقدان) آینده‌ی روشنی برای علم جغرافیا و مفهوم سرزمین قابل ترسیم نیست (هلد، ۱۳۸۲: ۸).

۱. این اصطلاح در انگلیسی Reterritorialization است که در کتاب‌های فارسی به‌شکل بازسرزمینی (برای مثال شولت، ۱۳۸۲) یا سرزمین‌سازی مجدد ترجمه شده است.

شهرمان، روستایمان، طبیعتمان، رودخانه‌ها، کوه‌ها و هرآنچه پیرامون ماست بی‌معنا می‌شود؟ واقعیت آنست که جهانی‌شدن هر چه باشد، تأثیراتی بر محیط ما گذاشته که سبب به‌وجود آمدن باورهایی اینچنین غم‌انگیز، به‌ویژه برای جغرافی‌دانان شده است. ورود فن‌آوری، رایانه، اینترنت، ماهواره و افزایش آگاهی‌ها، شناخت و اطلاعات، نوع شناخت یا بوم‌نگاری فرهنگی و نیز، جهان‌بینی ما را تغییر داده است. درست است که ابهام‌ها و خرافات در مورد جهان واقعی پیرامونمان از بین رفته، ولی آیا احساس، عاطفه و نیروهای درونی انسان (احساس تعلق به مکان) در عصر جهانی‌شدن می‌میرد؟ نیروی غریزی که جزئی از وجود انسان است، به این‌راحتی کنار گذاشته می‌شود؟ جغرافی‌دانان به این عقاید توجه داشته‌اند و تلاش کرده‌اند که به نظریه‌سازی و اظهار عقاید در رابطه با جهانی‌شدن بپردازند.

مجموعه بحث‌های نظری از سوی بیشتر تحلیل‌گران جهانی‌شدن که اغلب نیز جهان‌گرایان نامیده می‌شوند، حکایت از پایان موضوعیت سرزمین و مرز برای زندگی اجتماعی ما در این دوران نو دارد. اما هم‌اکنون ما در لابه‌لای زندگی واقعی خویش به فضای کره‌ی زیست، شاهد نوعی تفاوت‌ها و هویت‌ها، فرهنگ‌ها به جای وحدت هویت و فرهنگ هستیم؛ یعنی هنگامی که جهانی‌شدن در حال وقوع است، نوعی محلی‌گرایی نیز در حال تقویت است (میرحیدر، ۱۳۸۰: ۳۳۴).

موارد ذکر شده، یعنی سرزمین‌زدایی، تنها یک روی سکه بود و بیانگر پیچیدگی، ابهام و ناشناختگی در فضا‌سازی توسط جهانی‌شدن است. روی دیگر سکه نشان از بازسازی و ساختمان‌سازی جدید جغرافیای عصر جهانی دارد. گرچه امروزه آگاهی‌ها، اطلاعات و ارتباطات جهانی شده؛ ولی مکان‌سازی‌ها، ناحیه‌سازی‌ها و سرزمین‌سازی‌ها نیز، تغییر یافته است. اگرچه در زمانی شناخت جغرافیایی محدود محلی و ملی بود،

برداشتن مرزها و کاهش اهمیت سرزمین در عصر جهانی‌شدن دارد (Ohmae, 1995: 5; Castles, 1997: 1). جهان شبکه‌ها، ارتباطات فن‌آورانه، اطلاعات و فضای مجازی و نیز، فشرده شدن جهان، حکایت از سرعت روند سرزمین‌زدایی است (کاستلز، ۱۳۸۰: ۸۸). از سوی دیگر، جهانی‌شدن به‌معنای سرزمین‌زدایی تعریف شده است (O'Tuathail, 1999: 8) و وجود جهان باز و بدون مانع، پیوندها را امکان‌پذیر و تقویت می‌کند، و گرنه جهانی‌شدن با وجود مانع و مرز، شدنی نیست. "فراسرزمینی‌شدن در زمینه‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، از جمله واقعیت‌ها (یا فراواقعیت‌های) پیش روی زندگی و هم‌پیوندی روزافزون امروزی ماست که الگوی ثابت، نامتغیر و همیشگی عصر وستفالی را از بین برده است" (شولت، ۱۳۸۳: ۴۴). دنیای کنونی ما در واقع، گذار از حکومت‌محوری^۱ به سوی چندمحوری^۲ فرض شده است (Scholte, 2004: 1-3). گویا کلید اصلی و محور واقعی بحث این گذار و انتقال، حذف سرزمین و هموار شدن پستی و بلندی‌های دنیای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی (یعنی از بین رفتن تفاوت‌های فضایی- ناحیه‌ای) - به‌زعم برخی افراد- است. فضای کنونی جهان، به‌دلیل فشرده‌گی هر چه بیشتر زمان و مکان (Harvey, 1989: 1) از رهیافت تحلیل مدرن فهمیدنی نیست، بلکه امروزه باید قواعد و قوانین فضایی را از رهیافتی نو که همان ژئوپلیتیک پست مدرن (مجتهدزاده، ۱۳۸۱: ۲۴۳؛ O'Tuathail, 1996b: 2-6; Dalby, 2000: 54) یا انتقادی (Doddes, 2000: 1; O'Tuathail, 1996 a: 20) است، مورد بررسی قرار داد.

اما آیا این حقیقت تلخ پذیرفتنی است؛ به‌راستی وضعیت سرزمین، سرزمین‌سازی، کشور، مرز، تفاوت و بطور کلی جغرافیا چه می‌شود؟ آیا دیگر روابط مکانی وجود نخواهد داشت؟ آیا مکان می‌میرد؟ و آیا

در عصر پسامدرنیسم، هویت‌های مبتنی بر سرزمین صاحب فرصت‌های ایجاد شده توسط جهانی‌شدن گردیده‌اند که می‌توانند وجود خود را با بلندترین فریادها به گوش جهانیان برسانند. این فرایند یا رویداد، حکایت از محلی شدن درکنار جهانی‌شدن دارد. یعنی سرزمین از یکسو در اثر جهانی شدن زیر سؤال رفته و ازسوی دیگر، جنبش‌های جدایی‌طلبانه خرده‌فرهنگ‌ها و هویت‌های ملی و محلی، درصدد برپایی سرزمین‌های جدید هستند (گل‌محمدی، ۱۳۸۳: ۱۸۸) و عده‌ای در آرزوی دستیابی به سرزمین خود هستند و کشور جدید را خواهند. این پروسه به‌گمان برخی، سرزمین‌سازی تکنوپلیتیکی یا بافتی‌فرهنگی نامیده می‌شود (O'Tuathai, 1998: 8). در مجموع اگرچه سرزمین مسأله‌ای پایدار نیست و وضعیت و موقعیت آن جای سؤال دارد، ولی ابهام‌ها در این رابطه فراوان است. سرزمین درآینده، نه‌تنها بار مفهومی - ارزشی خود را از دست نداده، بلکه به شیوه‌های جدید به هر نام و عنوانی (قبیله‌گرایی نوین، سرزمین‌سازی و...) بازساخت می‌شود.

حرکت در جهان ژئوپلیتیک: تضاد جریان‌ها

شاید جغرافیای جدید مستلزم زندگی توأم با تضاد است. در حالی که بیان می‌شود که حاکمیت و نظام ملی (دولت‌ها) بیش از هر زمان دیگری در تاریخ به مخاطره افتاده است، سرعت تکثیر این نظام در حال افزایش می‌باشد. قسمتی از حاکمیت ملی که واگذار می‌شود در واقع به منظور حفظ نظام و حاکمیت ملی است؛ فرهنگ جهانی‌ای که تبلیغ می‌شود و بیان می‌شود که ملی‌گرایی و فرهنگ ملی را مورد تهدید قرار می‌دهد ممکن است با یک چرخش غیرمنتظره، موجب تقویت آنها گردد؛ مرزها هیچ‌گاه تا به حال به صورت امروز دقیق ترسیم نشده‌اند، اما در حفاظت از کشورها در مقابل تهدیدات، کمترین موفقیت را داشته‌اند و نهایتاً، فن‌آوری که امروزه روابط

ولی امروزه جهان‌شناختی جغرافیایی به کمک رسانه‌های ارتباطی به وجود می‌آید. مرزبندی‌های جدید و کنترل‌های جدید از سرزمین، بیانگر تغییری دوباره در عصر جهانی و البته براساس همان اصول اساسی جغرافیاست، یعنی درست است که عصر سرزمین‌سازی وستفالیایی تحول یافته، ولی سرزمینی نرسیده از جهانی شدن موجودیت یافته است. دولت‌های حکومت‌کننده بر مناطق اقتصادی - جغرافیایی جدید، همانند اتحادیه اروپا و نفتا، در حال پاسبانی و حفاظت از سرزمینی بزرگتر به نام اروپا یا آمریکایی شمالی هستند. امروزه ورود به اتحادیه‌ی اروپا به حدی مشکل است که عبور از مرزهای ملی کشورهای به شدت استبدادی و نظامی شده. گرچه ساز و کارهای غیرسرزمینی (به معنای قدیمی آن) در حال تأمین منافع تازه‌ای هستند، ولی نوعی سنگربندی جدید سرزمینی، یعنی هویت ناحیه‌ای به وجود آمده است. ساز و کارهای سرزمینی در جهان پیشرفته، از گذشته‌ی خویش جدا شده و نوعی شکل‌بندی جدید جغرافیایی را در شمال نوید می‌دهد (مارفلیت، ۱۳۸۰: ۱). درحالی که در جنوب، هنوز همان مدل‌های سرزمینی پابرجا مانده‌اند و نوعی از نابرابری فضایی در اهمیت و مفهوم سرزمین وجود دارد (کلارک، ۱۳۸۲: ۲). از سوی دیگر، کشورهای مربوطه از فن‌آوری استفاده کرده و سرزمین و مرز خود را بیشتر کنترل می‌کنند.

کارگذاری دوربین‌های مرزی، استفاده از توانایی‌های جدید در مرزها و... دلیلی بر وجود مدل‌بندی سرزمینی بین‌دولی عصر وستفالیایی در فضای کنونی مجموعه‌ی کشورهای جنوب (و حتی در شمال) است (Ackleson, 2004: 20-23) و هنوز حس تعلق به مکان، مردن برای وطن و نقش و اهمیت سرزمین در زندگی سیاسی - اجتماعی مردم وجود دارد. وجود مقیاس در عصر جهانی شدن به معنای اهمیت جایگاه سرزمین در مباحث سیاسی است (Knox, 1998: 222-233).

فضایی را متحول کرده است، رفتار انسانی را به چیزی فراتر از ادامه‌ی بقا ترغیب می‌نماید (کتلین و شلی، ۱۳۸۳: ۲۵۶). همگرایی فن‌آورانه و اقتصادی در قالب جهانی شدن غالباً با افزایش واگرایی سیاسی یا تجزیه، فروپاشی حکومت‌های قدیمی در امتداد خطوط قومی و ظهور حکومت‌های جدید همراه بوده است (پلاتر، ۱۳۸۳: ۱۸). در این زمینه شولت می‌گوید: جهانی شدن رشد قوم-ملت‌ها را تقویت کرده است. جهانی شدن نیروی نسبی حکومت را کاهش داده است. افول حاکمیت توانایی حکومت را برای حفظ و مراقبت از یک ملت کاهش داده است. در نتیجه، جنبش‌های قومی امکان بیشتری برای رشد دارند. به‌علاوه در برخی از کشورها به‌ویژه در جنوب، قوم-ملت‌گرایی تاحدودی مستلزم واکنش در برابر خدمات حکومت به مؤلفه‌های فوق قلمروی (مانند شرکت‌های جهانی، بازارهای مالی جهانی، نهادهای حکومت جهانی) است که "منافع داخلی" را نادیده می‌گیرند. بنابراین، قوم-ملت‌ها به‌عنوان شکلی از جامعه ظاهر شده‌اند که بیش از دولت-ملت‌ها نوید تحقق نیازهای محلی را می‌دهند. این نوع پویایی از قرار معلوم در میان موروها، کبکی‌ها و اسکاتلندی‌ها آشکار است (شولت، ۱۳۸۲: ۲۱۰).

عباراتی نیز همانند بازگشت به قبیله‌گرایی در جنوب، شرحی بوده بر این که حکومت در بعد از جنگ سرد اغلب درگیر مباحث جغرافیای نژادی و قومی شده است. بروز جنگ در آفریقای مرکزی و بالکان در دهه‌ی ۱۹۹۰ اغلب به وسیله‌ی مفسران شمال دال بر بازگشت به قبیله‌گرایی بی‌منطق است. ناسیونالیسم خشن در الجزایر، بوسنی و لیبریا به وسیله‌ی خطرات و اشکال غیرقابل پیش‌بینی دشمنی قومی و بنیادگرایی مذهبی همراه شده است. همانطور که چچنی‌ها در جنوب روسیه به جهانیان نشان دادند قدرت‌های بزرگ سابق نمی‌توانند در

مقابل آمادگی مردان و زنانی که برای استقلال می‌میرند، کاری از پیش ببرند. در دسامبر ۱۹۹۸ سر بریدن چهار کارگر بریتانیا (گروگان گرفته شده در این منطقه) بیشتر آشکار نمود که حکومت روسیه در مسکو نسبت به حمایت از حقوق بشر و جهانی شدن کوتاهی داشته است (8: Dodds, 2000). اسمیت در این زمینه می‌گوید: کلیه مشکلات در ارتباط با قبیله‌گرایی در جنوب یا در مناطق حفره‌ای بربریت باقی مانده و این در حالی است که شمال خواب ادغام اقتصاد بازار جهانی را می‌بیند (9: Smith, 1997). در این دنیای آلیس در سرزمین عجایب که در آن، ملت معمولاً به معنای دولت است، کشور ملی معمولاً کشور چندملیتی معنی می‌دهد. ملی‌گرایی معمولاً به معنای وفاداری به دولت تلقی می‌شود و قوم‌گرایی، بدوی‌گرایی، کثرت‌گرایی، قبیله‌گرایی، ناحیه‌گرایی، جماعت‌گرایی، محلی‌اندیشی و محلی‌گرایی معمولاً وفاداری به ملت معنی می‌دهند. در نتیجه جای شگفتی نیست که طبیعت ملی‌گرایی، هنوز مبهم باقی مانده است (مویر، ۱۳۷۹: ۱۱۲). یعنی اهمیت جهانی شدن در ناپود کردن ملیت نیست، بلکه اساساً در پیچیده کردن جغرافیای جامعه است (شولت، ۱۳۸۲: ۲۲۷).

در رابطه با بحث حکومت نیز همان‌گونه که ما از سقوط دولت‌محوری و سرزمین‌محوری بحث می‌کنیم، در حال حاضر خود فرایند حکومت چیزی بیش از خود دولت-ملت است. حکومت کردن کنونی چند لایه شده است که شامل عملیات‌های جهانی، منطقه‌ای فراحکومتی، محلی همراه و متداخل با ترتیبات ملی است. حکومت نمودن امروزه جنبه مشاوره‌ای و هماهنگی داشته و از حالت یک‌جانبه‌گرایی حکومت سنتی فراتر رفته است. برخی نمودها از چندمحوری در سطوح اداری را در جلسات گروه ۸ و نیز کنفرانس‌های ملل متحد می‌توان یافت. دیگر اشکال حکومت را در موارد زیر می‌توان دید:

پدیده‌ای نسبتاً جدید است، امروزه به‌عنوان برترین واحد سرزمینی، اداری و سیاسی می‌تواند معرف "اجتماع نیک" باشد. ملت‌ها همچنان با قوت و غیرت از حاکمیت ملی و یکپارچگی ارضی دولت-ملت‌ها دفاع می‌کنند، به‌ویژه ملت‌های جهان سوم که خاطره‌ی مبارزات استقلال‌طلبانه هنوز در خاطره‌ی جمعی‌شان زنده است. جنگ و آمادگی دائم برای جنگ، چندپارگی سیاسی، تنوع فرهنگی و شکاف عظیم بین پیشرفته‌ترین و فقیرترین دولت‌ها همچنان اساسی‌ترین ویژگی‌های نظام جهانی معاصر، به شمار می‌آیند. بدین‌سان، اگرچه از موضع مسلط غرب برخوردار و سوسه شویم که جهان را همچون الگوهای متقابل در نظر بگیریم که پیوسته پیچیده‌تر می‌شوند، واقعیت این است که این طرز نگاه، دست‌بالا، فقط بخشی از واقعیت‌های جهان و در واقع بخش سطحی و ظاهری آن را باز می‌نماید. از این گذشته، هیچ گواه قاطعی بر تأیید این دعوی رایج نداریم که فرایندهای جهانی شدن، "بحران دولت-ملت سرزمین محور" را شتاب بخشیده‌اند. برعکس برتری دولت-ملت به منزله‌ی واحد سیاسی سیاست جهانی، خود فرآورده نیروهای جهانی‌ساز است (McGrew, 2000: 264). در این زمینه، باید گفت که حتی برخی از افراد همانند پل‌ارلیچ^۵ اعتقاد دارند نظم و معادلات حاکم بر قرون وسطی برخواهد گشت؛ گرچه با این شدت بدبینی نمی‌توان به قضاوت و پیش‌بینی آینده پرداخت ولی واقعیت آن است که مجموعه‌ای از تنگناهای ژئوپلیتیکی-جغرافیایی همانند تهی شدن منابع، تخریب آنها، آلودگی‌های محیطی، افزایش جمعیت، افزایش نابرابری‌های جهانی، منطقه‌ای، افزایش منازعات به رغم تبلیغ جهانی صلح‌آمیز و عاری از خشونت توسط فرایند جهانی شدن و... نیاز به وجود حکومت‌های قوی در سطح ملی را دوچندان می‌کند

اتحادیه اروپا، صندوق بین‌المللی پول، مرکوسور^۱، بانک پرداخت‌های بین‌المللی یا بی.آی.اس^۲، او.ای.سی.دی^۳، ملل متحد^۴، سازمان جهانی تجارت که البته جمع‌انها امروزه به ۲۵۰ نوع می‌رسد. البته فراحکومتی به معنای بی‌حکومتی نیست؛ بلکه به این معناست که این نهادها اقتدار کامل‌شان از دولت‌های ملی اخذ می‌کردند. دولت‌ها (به‌خصوص دولت‌های قوی‌تر) به تأثیرگذاری و نفوذ قابل‌توجهی بر ترتیبات حکومت کردن جهانی و منطقه‌ای ادامه می‌دهند. به هر حال، سازوکار فراحکومتی جهانی شدن رو به تزاید مدل وستفالیایی سیاست‌ها را نقض و باطل کرده است. پایان این حاکمیت به معنای پایان دولت و حکومت نیست. بلکه برخلاف آن، بسیاری از حکومت‌های ملی (به‌ویژه کشورهای OECD) در سال‌های اخیر قدرت بیشتری کسب کرده، ابزارهای سیاسی جدید و رقابت‌های وسیع‌تری را به دست آورده‌اند (Scholte, 2002: 56)

به عبارتی، فضای سیاسی-جغرافیایی پیش روی ما از تعاملات بین مجموعه‌ای از بازیگران دولتی و غیردولتی و در مقیاس‌های مختلف ساخته خواهد شد. برخی از این بازیگران وزن بسیار زیادی دارند و برخی نیز آن قدر کوچکند که در نقشه‌ها نشان داده نمی‌شوند. اما واقعیت آن است که بازگشتی به گذشته وجود خواهد داشت یعنی آنکه قدرت دولت‌ها بیشتر از گذشته خواهد شد و آنها به صورت مستقل تصمیم خواهند گرفت که در پیمان‌های فراملی باقی بمانند یا نه؛ کما اینکه اخیراً در جریان فراندوم انگلیس آن را به وضوح مشاهده کردیم.

همچنین، این واقعیت نیز همچنان به قوت خود باقی است که جهان ما از تعدادی دولت-ملت مستقل تشکیل شده است. گرچه دولت-ملت از نظر تاریخی

1-MERCOSUR

2-BIS

3-Organization for Economic Co-operation and Development (OECD)

4-United Nation (UN)

گرچه همکاری‌های بین‌المللی به صورت روزافزون نیز احساس می‌شود.

جهانی شدن و تکثیر نظام حکومت ملت پایه (دولت - ملت)

هارم‌دی بلیج^۱ در سال ۱۹۹۲ متذکر شد: "مشکلات جهان در قرن بیست و یکم در دو چیز خلاصه می‌شود: اول، چارچوب‌های مرزی که ریشه در دهه‌ی ۱۸۰۰ دارند. دوم، نظام‌های سیاسی که معدودی از آن‌ها می‌توانند فشارهای نوظهور ملی‌گرایی و ناحیه‌گرایی را تحمل نمایند" (کتلین و شلی، ۱۳۸۳: ۱۳۲). مشکلی که گریبانگیر اکثر کشورهای جهان است و تنها تعداد معدودی از کشورها همانند ایسلند، ژاپن و دو کره جمعیت‌های متجانسی را تشکیل داده‌اند.

در این زمینه، کوهن نیز خاطر نشان می‌سازد که پیکربندی نظام جهانی در قرن آینده ناشی از ظهور نیروهای ساختارزدای ملی‌گرا می‌باشد و در تشریح تکثیر و زایش کشورهای جدید می‌گوید: "جمعیت‌های متفاوتی که در سرزمین‌های مختلف وجود دارند در پی دستیابی به استقلال و تشکیل حکومت به‌رغم هزینه‌های زیاد و سنگین هستند." وی این نیروهای ساختارزدا را در مدل‌های همانند: مستعمرات، وابستگی‌ها، پیرادرو نبوم‌ها^۲ و همچنین نواحی خودمختار، مشترک‌المنافع، تحت‌الحمايه و یا استان می‌بیند (Cohen, 1991: 1-9).

به علاوه، گروه‌های جدایی‌طلب و بازستانی خواهی نیز وجود دارند که متهم به مبارزات سیاسی و نظامی برای استقلال‌اند. ۵۰۰ واحد در این گروه تقسیم می‌شوند؛ اریتره، پولیساریو، گردها، تامیلی‌ها، فلسطینی‌ها و... (Cohen, 1991: 12).

به نظر کوهن طیّ سالیان آتی کالدونیای جدید، سودان جنوبی، ساحل غربی فلسطین راه [استقلال] خویش را می‌یابند (Cohen, 1991: 1-9). وی همچنین ادامه می‌دهد: همچنان که حکومت‌های میزبان فرسایش اقتصادی، نظامی، روانی و سیاسی بیابند، راه برای موفقیت مبارزات استقلال‌طلبی نیروهای ملی مثل تی‌مور شرقی، گینه‌ی جدید غربی، ناگالند^۳ و کردستان باز خواهد بود^۴ (Cohen, 1991: 33).

در سال‌های اخیر دو روند جهانی شدن و تجزیه، کشورهای متمرکز و قوی نظیر اندونزی، اتیوپی، ایتالیا، شوروی سابق و کانادا را تضعیف یا ویران کرده است. شاید در نتیجه همین تحول، اشکال جدیدی از جامعه‌ی سیاسی که به تفاوت‌های فرهنگی احترام بیشتری می‌گذارند و در مقایسه با اسلافشان جهان وطنی‌تر محسوب می‌شوند، پدیدار می‌گردند. تجزیه یوگسلاوی سابق این نکته را مشخص می‌کند که صدور احکام کلی درباره‌ی این‌گونه مسائل [مثل حذف ملی‌گرایی] تا چه حد ناممکن است. با سقوط ناگهانی یا فرسایش دائمی یک کشور، ملی‌گرایی خشونت‌آمیز می‌تواند فاتح میدان باشد (لینک/بیتر، ۱۳۸۳: ۱۳۸۹).

برنر^۵ حتی پا را از این فراتر نیز گذاشته و معتقد به کوچک و کوچک‌تر شدن پیکره‌های جغرافیای سیاسی جهان یعنی دولت-ملت‌هاست. وی می‌گوید: "هرچه مردم بیشتر در معرض جهانی شدن قرار بگیرند تعداد بیشتری خود را به صورت متفاوت و به شکل ملت‌های مستقل تعریف می‌کنند. به‌رغم این، طیّ چند قرن اخیر، هویت ملی علت وجودی کشورهای جدید بوده و حاکمیت ملی در روابط بین‌الدولی همه‌گیر شده است" (Bruner, 2000: 1).

روند جهانی شدن و ادغام باید در مقابل بازگشت و پیش‌زمینه مهمی همانند یوگسلاوی سابق نگریسته

1-Harm J. de Blij

۲- Exclave پیرادرونبوم یا برونگان: بخشی از سرزمین برخی از دولت‌های در محاصره یک کشور همسایه است. بهترین نمونه این مناطق که به نام پیرادرونبوم یا برونگان موسوم است منطقه کابیندا در کشور آنگولا و بخش شمالی کشور عمان است که با خاک امارات عربی متحده از بدنه اصلی سرزمین جدا مانده است.

۳- Nagaland، یکی از ایالات شمال شرقی هند.

۴- پیش‌بینی‌های کوهن که در سال ۱۹۹۱ صورت گرفته بود تاکنون در برخی موارد مثل اریتره، تی‌مور شرقی و سودان جنوبی درست بوده است.

تضادها آنها را شکل می‌دهد. در حالی که پروسه‌های وحدت اقتصاد جهانی در حال انجام است، روندهای بیشتری به سوی تجزیه‌ی سیاسی و اجتماعی پیش می‌روند؛ این پدیده، آمیختگی و شکاف (وحدت و تجزیه) نامیده می‌شود. از این‌رو، در یک طرف، مسیری به سوی وحدت اقتصاد فراملی همانند نفتا، اتحادیه اروپا، مرکوسور و طرح فتا (تجارت آزاد در قاره‌ی آمریکا) وجود دارد؛ در طرف دیگر نیروهای ناسیونالیسم احیا شده و هویت‌های قومی کشورهای چندملیتی را از پایین با خطر شکاف‌های سیاسی مواجه می‌سازند (Slater, 2004: 16). یعنی "پروسه کنونی جهانی شدن پتانسیلی برای تجزیه دولت-ملت‌ها و تأثیر تفاوت‌های ناحیه‌ای داخلی است" (Ibid).

بنابراین، ملی‌گرایی می‌تواند در درجه نخست به-عنوان واکنشی در مقابل جهانی‌شدن تلقی شود. اما از جهتی دیگر، ملی‌گرایی محصول جهانی شدن است. از یک سو، گسترش موج ملی‌گرایی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نشانگر شکست سایر اشکال ملت‌سازی حکومت، به‌ویژه در کشورهای چندملیتی جهان کمونیسم است. چهار کشور تجزیه شدند و ۲۲ کشور جدید به وجود آمدند. علت اصلی این فرایند تأثیر فشارهای اجتماعی و اقتصادی غرب بر جهان کمونیستی بود. در عصر جهانی شدن، مردم ادغام شدن در کشورهای بزرگ را نمی‌خواستند، بلکه خواستار جدایی‌طلبی، استقلال و دسترسی به بازارهای جهانی براساس شرایط خود بودند. از سوی دیگر، سقوط کمونیسم سبب پیدایش شکل دیگری از ملی‌گرایی گردید که همانا اتحاد ملی بود؛ این امر درباره‌ی آلمان، یمن، چین و کره مشهود است. رابطه‌ی جهانی شدن و ملی‌گرایی در یک مورد تجزیه، از طریق جدایی‌طلبی بود، حال آن که در مورد دوم اتحاد، از طریق ادغام بود (بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۹۹۱).

شود. "تنش بین نیروهای واگرا و همگرا می‌تواند تعریفی از اشکال قرنیه باشد که به عصر نهایت‌ها معروف است" (Hobsbawm, 1997: 1-11). جهان پس از جنگ سرد نمونه‌های در خور توجهی از همگرایی (اتحادیه اروپا) و موج شگفت‌انگیز واگرایی (چکسلواکی، یوگسلاوی و شوروی) بوده است. در همین رابطه، جنبش‌ها یا احزاب جدایی‌طلب دیرپایی در کانادا، ترکیه، اسپانیا، فرانسه، بریتانیا و ایتالیا فعال باقی می‌مانند (پلاتر، ۱۳۸۳: ۱۸). استدلال شده است که جهانی شدن و تجزیه در سراسر جهان همراه هم هستند (Clark, 1997: 1)؛ برای بیشتر این قرن جهان نه تنها به وسیله‌ی سلاح‌های کشتار جمعی تهدید می‌شود بلکه خشونت و هزینه‌ی ۸۶۰ میلیارد دلاری جهت تهیه‌ی سلاح خصوصیت این قرن است. همان‌گونه که کلارک بیان می‌کند این قرن که به وسیله‌ی به هم پیوستگی‌ها و اتصالات وسیع‌تر حوادث در سطح جهانی معروف شده، سوژه‌ای برای فرایندهای سیاسی از هم‌گسیختگی و نیز تجزیه است (Dodds, 2000: 18). یعنی دولت-ملت‌ها به سوی تکثیر در جهان مقرر زدایی شده‌ی قرن بیست و یکم پیش می‌روند (Blacksell, 2006: 55).

همچنان‌که بیان می‌شود از پایان جنگ دوم جهانی با سرعت گرفتن تشکیل مرزهای ملی مواجه بوده‌ایم. پس با ورود به قرن بیست و یکم هنوز منازعه در مورد بسیاری مرزها وجود دارد. این افزایش تعداد کشورها با افزایش باز شدن اقتصادها همراه بوده است. "آلسینا^۱ و اسپولار^۲ استدلال می‌کنند جهانی شدن (در شکل افزایش وابستگی تجارت بین‌الملل و وحدت سرمایه‌گذاری) باعث تشویق تشکیل کشورهای کوچک‌تر (در موارد جمعیت یا GDP) شده است" (Thompson, 2004: 30-40).

در حالی که پروسه‌های جهانی با گسترش کاپیتالیسم تقویت می‌شود، نابرابری‌ها و مجموعه‌های مهمی از

رهبران قومی جهت استخدام و بهره‌برداری از مردان جوان ناراضی در ارتش‌هایشان در بوسنی، کرواسی و صربستان فراهم ساخت (Dodds, 2000: 19).

به هر حال، طرفداران فرضیه‌ی تشدید قوم‌گرایی در فرایند جهانی‌شدن، فروپاشی کشورهای چندقومی و چندملیتی سابق را یکی از عمده‌ترین دلایل و شواهد رشد کشمکش‌های قومی و تشکیل حکومت‌های ملی جدید می‌دانند. از میان این موارد گوناگون می‌توان به تجزیه‌ی کشورهای چکسلواکی، یوگسلاوی، شوروی و استقلال تی‌مور شرقی اشاره نمود. یکی از عمده‌ترین دلایلی که درباره‌ی این فروپاشی از سوی طرفداران تشدید حرکت‌های قومی ارائه می‌شود، تأثیرات فرآیند جهانی‌شدن و تحولات فناورانه مربوط به گسترش ارتباطات جمعی در رشد آگاهی قومی و تلاش برای هویت‌سازی ملی برای قومیت است. علاوه بر این، برخی نیز از ظهور قوم‌گرایی جدید در چارچوب جهانی‌شدن در نیم قرن آینده سخن می‌گویند و بر آن هستند که گروهی از حکومت‌های ملی جدید در اثر فعالیت جنبش‌های قوم‌گرایی نوین در اطراف جهان ظهور خواهند کرد (احمدی، ۱۳۸۲: ۲۵). یعنی دورنمای ژئوپلیتیک سده بیست‌ویکم حاکی از آن است که نیروهای هویتی و سرزمینی‌گرایی به پایان یافتن ندارد. حتی این احتمال است که عوامل بحران‌آفرین جدیدی ظهور کنند و باز هم بر مشکلات بیفزایند. فرایند جهانی‌شدن یا یکپارچگی بازار جهانی به عنوان برآیند فروپاشی اردوی سوسیالیست، رشد ارتباطات و مبادله‌ی اطلاعات از راه دور بادگرگونی‌هایی در جغرافیای انسانی همراه است که بازتاب آن در ژئوپلیتیک قابل چشم‌پوشی نیست. جهانی‌شدن در سازمان‌یافتگی کلی جهان عینیت می‌یابد (لورو و توال، ۱۳۸۱: ۱۲۵).

جداگانه بودن نسبت به محیط دیگران و سربلند بودن از مضامین ویژه خود، از جلوه‌های ذاتی هر گروه

برای بسیاری از گروه‌های قومی آرمان دولت-ملت به صورت جاذبه‌ای قوی باقی است، همانند مبارزات کردها و چین‌ها در دهه ۱۹۹۰. همچنین این اعتقاد وجود دارد که در جنوب، در مواجهه با سرزمین‌زدایی اقتصاد سیاسی جهان، استقلال به بهترین گزینه جهت تعقیب امنیت سیاسی-اقتصادی می‌باشد. جهانی‌شدن ممکن است واقعاً درخواست‌ها برای دولت-ملت‌ها و سرزمین‌های جدا افتاده [مستقل] را تقویت کند تا این که کم نماید (Dodds, 2000: 17).

یکی از تناقض‌های عجیب جهان کنونی این است که جهانی‌شدن اقتصادی و سیاسی در سال‌های اخیر سرعت چشمگیری یافته و نتیجه‌اش این بوده که کشورهای دموکراتیک و سرمایه‌داری غربی نفوذ جهانی بی‌سابقه‌ای یافته‌اند و در عین حال تجزیه ملی جوامع سیاسی (کشورها) رو به کاهش نگذاشته است. این روند، یعنی جهانی‌شدن و روند تجزیه در عصر حاضر بیشترین تأثیر را روی جوامع سیاسی گذاشته است (لینک لیتز، ۱۳۸۳: ۱۳۸۹). جهانی‌شدن و تجزیه بر کشورها و سیاست‌هایشان در رابطه با موضوعات و مباحث مزمن تأثیر گذاشت. در سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ برای مثال چهار کشور از بین رفتند و ۲۲ کشور جدید ایجاد شدند. دو کشور آلمان و یمن دوباره وحدت یافتند. تجزیه یوگسلاوی بین ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ نه تنها با فوران شدید خشونت‌های ملی‌گرایی و پاک‌سازی‌های قومی همراه شد بلکه شبکه‌ی جهانی سرمایه‌ی ملی به آن سرعت بخشید. مسأله برنامه‌های بازگشت قروض به صندوق بین‌المللی پول به معنای کاهش یارانه‌های دولتی و هزینه‌های عمومی مربوط به بهداشت، آموزش و رفاه بود. ناسیونالیسم قومی تا حدی محصول جهانی‌شدن امور مالی بود. ناآرامی‌های مربوط به غذا با توده‌های بزرگ بیکاران شرکت‌های دولتی همراه شد. شرایط ناگوار اقتصادی در یوگسلاوی سابق در دهه‌ی پایانی ۱۹۸۰ فرصت مناسبی برای

ولی کشورهای زیادی دارای ملت‌های متعددی در درون مرزهای خود هستند. روسیه، هندوستان و نیجریه هر یک متشکل از چندین ملت هستند. برخی دیگر از کشورها، از قبیل کانادا، سوئیس، بلژیک و آفریقای جنوبی دارای دو یا چند ملت بزرگ هستند. از طرف دیگر، بسیاری از ملت‌ها بین دو یا چند کشور تقسیم شده‌اند، اعراب، کردها و کره‌ای‌ها ملت‌هایی هستند که از نظر سیاسی بین دو یا چند کشور تقسیم گردیده‌اند.

عدم تطابق بین مرزهای کشور و مناطق تحت سکونت ملی موجب کشمکش‌های بین‌المللی فراوانی شده است. گرچه این کشمکش‌ها گاه با روش‌های قانونی و رسمی کنترل می‌شوند، در برخی موارد منجر به آشفتگی‌های اجتماعی وسیعی شده که گاه با خشونت نیز همراه می‌گردند. این امر زمانی مصداق می‌یابد که یک ملت قدرت سیاسی را در دست گرفته و ملت‌های دیگر ادعا کنند که منابع و خواسته‌هایشان سرکوب می‌شود (کتلین و شلی، ۱۳۸۳: ۲۲). به هر حال، دولت-ملت پیش از این که یک قاعده باشد، یک استثناست، در سال ۱۹۹۷ بیان شد تنها ۹ درصد از سرزمین‌ها توانسته‌اند دولت-ملت‌دار باشند و حدود ۵۰۰۰ ملت در جهان در زمینه‌ی به دست آوردن استقلال ناموفق بوده‌اند (همیشه هم این‌طور نیست که اقوام تلاش کردند ولی ناموفق بودند. گاهی خود ترجیح می‌دهند در قالب یک کشور مادر بمانند). در صورت نبودن تطبیق فضایی مرزهای ملی و حکومت با هم، پتانسیل برای منازعه باقی است و البته همیشه شورش وجود ندارد مثل سوئیس چندملیتی. اما ناسیونالیسم قومی در ضعیف‌ترین حالت می‌تواند تمایلی برای خودمختاری ناحیه‌ای جهت حفظ زبان بومی و سنت‌ها باشد. گرچه در قوی‌ترین حالت، جدایی‌طلبی است که تمایلی جهت تجزیه و تشکیل دولت-ملت‌های جدید را در خود دارد (کبک در کانادا،

انسانی است. برای جداگانه بودن نسبت به محیط دیگران، یک منطقه تنها نیازمند یک کوه یا دره، یک زبان ویژه و یا یک مهارت خاص نیست؛ برای چنین هدفی یک منطقه اساساً نیازمند باور استوار براساس یک اعتقاد دینی، برخی از دیدگاه‌های ویژه اجتماعی و جلوه‌هایی از خاطرات سیاسی است و اغلب به آمیخته‌ای از این سه نیاز دارد (مجتهدزاده و عسگری، ۱۳۸۵: ۳۵-۳۶). پیوند میان یک ملت و سرزمین ملی، می‌تواند ابعاد مختلفی داشته باشد. در برخی موارد، اشغال یک سرزمین ممکن است چیزی جز یک "خاطره قومی" نباشد، همان‌طور که تأسیس یک دولت به اصطلاح اسرائیلی قرن‌هاست که به‌عنوان یک آرزوی بزرگ سیاسی، یهودیان را متحد ساخته است. ممکن است مواردی هم وجود داشته باشد که جنبه‌ی سرزمینی، قوی‌ترین جزء هویت ملی نباشد. اما موارد دیگری نیز وجود دارد که سرزمین و مکان، در شکل‌گیری ملت‌ها تأثیر داشته‌اند (مویر، ۱۳۷۹: ۱۷).

الزاماتی که چگونگی سرزمین‌پدیری یا نیاخاک یک ملت ایجاب می‌کند یا به عبارت دیگر "باید‌های خاک" عبارت از خصوصیات است که به مناسبت وضع جغرافیایی سرزمین یا نیاخاک رعایت آن ضروری می‌گردد (عاملی، بی‌تا: ۳۰). ملت معمولاً بر مبنای سرزمین قرار دارد. ما سرزمین را منزلگاه ملت می‌نامیم. سرزمین مادری یا پدیری خاکی مقدس است. برخی از ملل خوشبخت‌اند که می‌توانند بر این سرزمین‌ها حکومت کنند، مثل فرانسوی‌ها که بر فرانسه حکومت می‌کنند (Kuby, 2004: 352) و همچنین بسیاری از ژاپنی‌ها که شهروندان ژاپنی هستند. این کشورها نیز نسبت به یکدیگر محاسبه می‌شوند و خود آنان نیز دارای گروه‌های اقلیت با ملیت‌های متفاوت هستند، مثل اهالی باسک (در اسپانیا) و بروتانی در شمال فرانسه و اینوها در ژاپن.

تبت در چین) و یا جدایی مطلق (لیتوانی یا اسلواکی)
(Kuby, 2004: 352).

تجزیه و تحلیل

از مجموعه بحث‌های مطرح شده در رابطه با تقویت فرایند تشکیل کشورها می‌توان استدلال کرد که:

۱- جهانی شدن در حال اتفاق است؛ اگر ما نسبت به این روند شک داریم فقط کافی است به دوروبر خود بنگریم و تغییرات بسیار زیادی در بسیاری از حوزه‌های گوناگون انسانی همانند فضای مجازی، شبکه‌های ارتباط جمعی، رسانه‌های گروهی، شرکت‌های چندملیتی، رقابت‌های جهانی و غیره را مشاهده نماییم. ۲- جهانی شدن در رابطه با سیاست کارهای زیادی انجام داده است؛ باز شدن فضای جهانی، تقویت افکار عمومی جهان، افزایش آگاهی‌ها، تغییر ساختارهای انحصار طلب همانند یوگسلاوی و شوروی سابق و ...

۳- جهانی شدن اصلی‌ترین نیروی تغییر شکل‌ساز در جهان سیاسی ما نیست بلکه ملی‌گرایی به رغم اینکه توسط جهانی شدن به اقصا نقاط جهان گسترش داده شد هم‌اکنون تاحدودی تحولات اساسی و ساختارزدایی را در مجموعه‌ای از قاره‌ها همانند سودان جنوبی، کوزو، مونته‌نگرو، احتمالاً اسکاتلند و کبک به دنبال داشته است.

۴- فراموش نشود که قوانین و واقعیات ژئوپلیتیکی یعنی قدرت و معادلات مرتبط به آن نقش حیاتی در رابطه با تعیین شرایط برای ناحیه‌گرایی و استقلال از درون موزاییک قومی دارد.

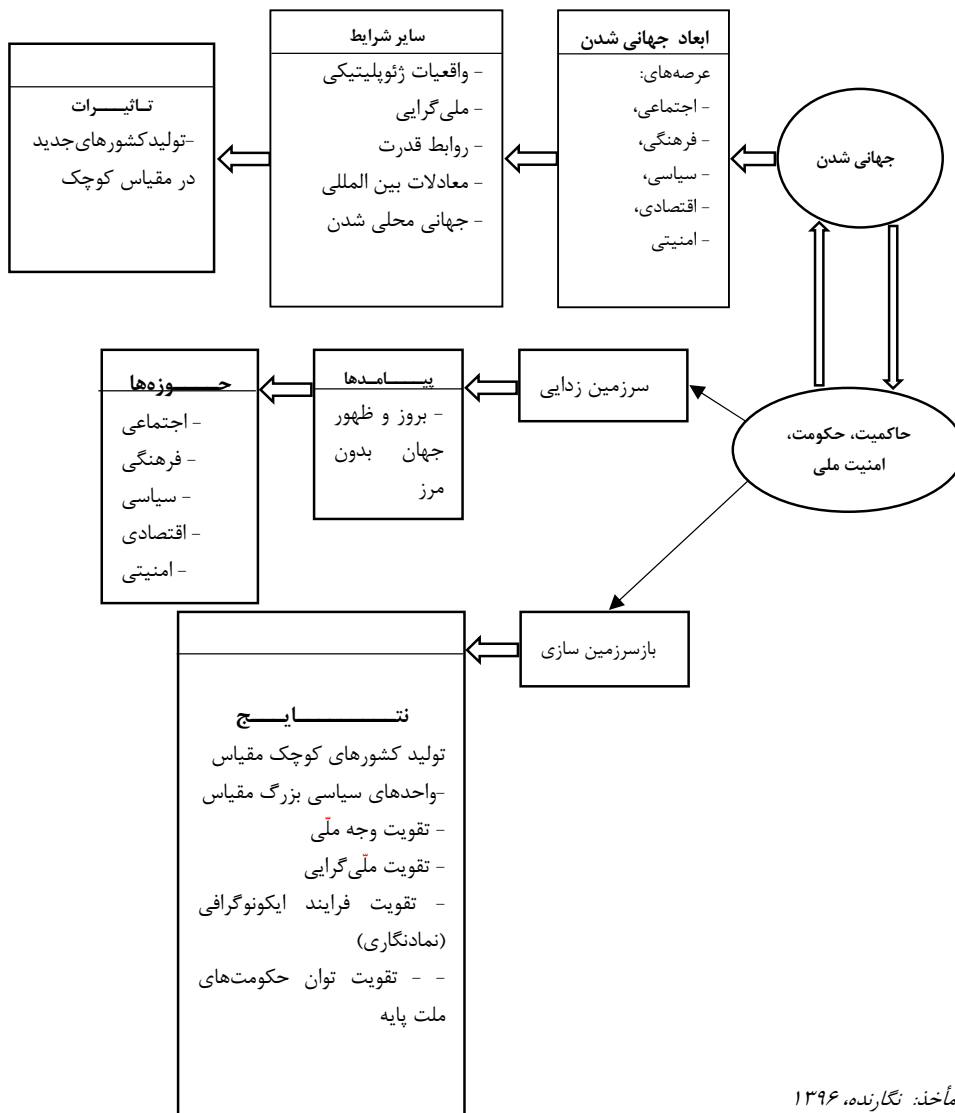
۵- حکومت اصلی‌ترین بازیگر سیاسی در قرن آینده

خواهد ماند اگر در مورد توان حکومت در این رابطه شک داریم فقط به رفراندومی که توسط انگلیسی‌ها به آن رأی داده شد نگاهی بیندازیم و نیز اینکه افزایش جمعیت جهان و مخاطرات انسانی عظیمی که در آینده به وجود خواهد آمد این نگرانی را به وجود خواهد آورد که چه گزینه‌ای و چه قدرتی به غیر از حکومت‌های ملی توان حل مشکلات پیش روی بشر را دارد؟

۶- دیدگاه‌های نواقع‌گرایانه رویکردی مناسب برای فهم آنچه که در پیرامون ما می‌گذرد است. یعنی آنکه قدرت، رقابت، منازعه، جنگ و غیره همواره از ابتدای خلقت بشر بر این کره‌ی خاکی حاکم بوده است؛ هرچند که نباید به صورت انحصاری و بدبینانه به تفکر در رابطه با بشر پرداخت ولی واقعیت آن است که جهانی‌سازی از خشونت و شر را نمی‌توان حداقل برای سال‌های نه‌چندان دور پیش کرد.

۷- در نهایت، همانگونه ریچارد مویر خاطر نشان می‌سازد تلاش برای ایجاد کشور نهایت آمال و آرزوهای انسان‌هاست؛ طوری که آنها حاضرند خطر زمستان هسته‌ای را به جان بخرند. به هر حال، این واقعیتی است که تغییر و تحول به‌عنوان یک اصل در جغرافیای سیاسی (مجتهدزاده و عسگری، ۱۳۸۵: ۲۱) شناخته شده است و در جغرافیای سیاسی ما شاهد ایجاد و تولید کشورهای جدید و تغییر معادلات حاکم بر فضای جغرافیای سیاسی جهان خواهیم بود.

مدل مفهومی تحقیق بر اساس گویه‌های مورد استفاده



مأخذ: نگارنده، ۱۳۹۶

نتیجه

همانند اتحادیه اروپا دارند و برخی دیگر نیز در مقیاس‌های محلی فعالند ولی دارای پیامدها و آثار جهانی می‌باشند؛ همانند NGOها. برای درک نیروهای تأثیرگذار در جغرافیای سیاسی ما باید ضمن در نظر داشتن مفهوم مقیاس به این نکته توجه نماییم که اولاً این نیروها شامل دو طبقه سرزمین‌ساز (از نوع قدیمی یعنی تلاش حکومت جهت حفظ سرزمین خود و یا سرزمین‌سازی مجدد همانند اتحادیه اروپا و

گفته شده است که ما در دورانی به سر می‌بریم که قوانین، نظم و جغرافیای آن در حال دگرگونی است، از طرفی فضای تحت سلطه حکومت‌های ملی همانند گذشته نفوذپذیر نیست و خود حکومت نیز تنها بازیگران جهان ژئوپلیتیک و سیاست خارجی نیست. مجموعه‌ای از بازیگران و نیروهای جدید ظهور کرده‌اند که برخی از آنها وزن ژئوپلیتیکی زیادی

با حکومت، بازیگران غیردولتی و سازمان‌های فراملی در معمای سیاسی-اقتصادی در فضای جهانی و مقیاس‌های دیگر تأثیرگذارند، اگرچه به نظر می‌رسد نقش حکومت‌ها در تنظیم قوانین مبتنی بر سرزمین بیش از دیگران است.

تکامل جوامع سیاسی از جوامع غارنشین، شکارچی و جوامع مساوات طلب شروع شد. به علاوه، ما شاهد وجود حکومت‌های گوناگونی همانند امپراتوری، قبیله‌ای، سرزمینی، ملی، ایدئولوژیک و غیره در طی تاریخ روابط بین‌الملل بوده‌ایم. امروزه جهانی شدن، اطلاعاتی شدن، مجازی شدن و فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات فضای جدیدی را به روی جوامع گشوده است. افزایش آگاهی‌ها و ارتباطات مابین احاد یک ملت زمینه را برای ایجاد تحولاتی همانند آنچه که در یوگسلاوی، چکسلواکی، شوروی سابق و غیره به وجود آمد فراهم کرده است. با تضعیف حکومت‌های چند ملیتی دیکتاتوری، انفجار ملیت یا ملی‌گرایی در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم تجلی یافت. یعنی باید دانست که صرف رابطه‌ی دولت و سرزمین بیانگر پیچیدگی‌های جغرافیای سیاسی جهان کنونی نیست. به جای تکامل این رابطه، به نظر می‌رسد که ما شاهد تکامل رابطه‌ی ملت و سرزمین باشیم. یعنی با تشدید روند جهانی شدن، سرزمین‌ها (و نه جهان) یکدست‌تر و متجانس‌تر می‌شوند. احتمالاً ما شاهد افزایش تعداد کشورها در عرصه‌ی جهان هستیم. آینده پیش روی، به احتمال زیاد با زایش و تکثیر کشورهای جدید همراه خواهد شد. مونته‌نگرو، کوزوو و سودان جنوبی آخرین گام‌ها بودند. قبل از آنها دو کشور سن‌نویس و کتیس از هم جدا شدند، تی‌مور شرقی مستقل شد و پس از آن مقدونیه موجودیت یافت و شاید مرحله بعد فلسطین، کردستان عراق و... باشد.

ملی‌گرایی هنوز هم در عصر جهانی شدن درگیر بحث سرزمین است و تقسیمات فضایی کره‌ی خاکی را بر عهده دارد. مونته‌نگرو مثال آشکار آن بود. این صحیح

کشورهای جدید) و سرزمین‌زدا که شامل مجموعه‌ای عظیم از نیروها شامل سازمان‌ها، شرکت‌ها و بازیگران فراملی، بین‌المللی، ملی و منطقه‌ای است. ثانیاً باید سرزمین‌زدایی و سرزمین‌سازی مجدد را با هم و در ارتباط با هم در نظر داشت.

در پاسخ به این سؤال که آیا تعادلی در بین نیروهای تعیین‌کننده‌ی معادلات سیاسی-جغرافیایی در سالیان پیش رو وجود خواهد داشت یا خیر؛ ذکر این نکته‌ی مهم است که فضای روابط بین‌الملل و جغرافیای سیاسی جهان پیش روی ما از مجموعه‌ای از بازیگران در مقیاس‌های گوناگون و با وزن‌ها مختلف تشکیل می‌شود. از طرفی حکومت‌های ملی همانند گذشته در مقابل جریان‌های جهانی فرهنگ، رسانه، اطلاعات و ارتباطات نفوذناپذیر نیستند و از طرف دیگر شاهد پیشرفت همین حکومت‌ها در جهانی که با تناقض روبروست هستیم. یعنی ابزارها و فن‌آوری‌های جدید به تقویت توان حکومت‌های ملی در پایان شی‌ی که جشن فروپاشی حکومت ملی به دلیل جهانی شدن برگزار شد، انجامید. مجموعه بازیگران فراملی، فروملی، بین‌المللی و منطقه‌ای که جمع آنها به ۵۰۰ واحد رسیده است به‌وجود آمده‌اند و معادلات سیاسی-اقتصادی حال حاضر و آینده‌ی نامعلوم را رقم می‌زنند. ذکر این نکته قابل توجه است که جدال و مبارزه‌ی بی‌پایان مابین دو دسته از نیروها یعنی سرزمین‌زدا به رهبری بازیگران غیرحکومتی و بازسرزمین‌ساز به رهبری حکومت ملی وجود خواهد داشت که مدام در تلاش برای تعادل می‌باشند. یعنی با سقوط حکومت محوری و ظهور بازیگران جدید دوران سرزمین-محوری که تحلیل جریان‌ها، رخدادها و حوادث را تنها از رهیافت چهاردیواری سرزمین انجام می‌داد به پایان رسیده است. برای فهم معادله‌های ژئوپلیتیک در آینده، باید دو جریان را باهم و هم‌زمان (سرزمین‌زدایی و سرزمین‌سازی مجدد) در نظر گرفت. این جریان که به چندمحوری معروف است، بیان می‌کند که همراه

نشان می‌گردد که علت وجودی قوی در میان اقوام کشورهای چند ملیتی از عوامل اصلی در ماندگاری یک دولت یا ملت خواهد بود. قطعاً کشورهای همانند چین، ایران، مصر، یونان که از تاریخ طولانی و تمدنی قوی برخوردار بوده‌اند و علت وجودی آنها قوی است همانند کشورهای عراق، قطر، بحرین حتی ایالات متحده امریکا نیستند که به تازگی به عرصه‌ی کشورهای جهان اضافه شده‌اند و علتی برای تشکیل کشور خود نمی‌یابند.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۲). جهانی شدن، هویت قومی یا هویت ملی، مجله مطالعات ملی. سال سوم. شماره ۱۱. صفحات ۳۶-۱۲.
- بیگدلی، زاهد؛ فیروزه زارع‌فرآشبندی (۱۳۸۶). ژئوپلیتیک اطلاعات: مقایسه تطبیقی اخبار و اطلاعات سیاسی روزنامه‌های "آفتاب یزد" و "کیهان" در تیرماه ۱۳۸۵، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات. پاییز ۱۳۸۶. دوره ۳. شماره ۹. صفحات ۷۲-۴۵.
- پلانتر، مارک؛ الکساندر اسمولار (۱۳۸۳). جهانی شدن، قدرت و دموکراسی، مترجمان: سیروس فیضی و احمد رشیدی. تهران. نشر کویر.
- حافظنیا، محمدرضا؛ زهرا احمدی‌پور؛ مصطفی قادری حاجت (۱۳۹۱). سیاست و فضا، مشهد. انتشارات پاپلی.
- حافظنیا، محمدرضا (۱۳۸۵). اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد. انتشارات پاپلی.
- درایسدل، آلاسدر (۱۳۷۴). جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
- شولت، جان [ایان] آرت (۱۳۸۳). در منبع: بلیس و اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران. تهران. مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر ایران.
- شولت، جان آرت (۱۳۸۲). نگاه موشکافانه بر پدیده‌ی جهانی شدن، مترجم مسعود کرباسیان. تهران. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- عاملی، محمدرضا (بی‌تا). ناسیونالیسم چون یک علم، نشر پرچم.
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۸). روابط بین‌الملل نظریه‌ها و روابط، انتشارات سمت.

است که اتحادیه اروپا (منطقه‌گرایی و یا به شکلی جهانی شدن) مسیر را برای استقلال مونته‌نگرو فراهم ساخت، ولی حس سرزمین دوستی هنگام اشکریختن میهن‌پرستان مونته‌نگرویی کاملاً آشکار بود. ایجاد کشور جدیدی به نام مونته‌نگرو برای عده‌ای از مردم به مانند یک امر مقدس بود و بیان‌گر روند تکامل حس سرزمین و مکان است. گرچه این روند تا حدودی همراه با جهانی شدن جریانات است، ولی حکایت از یکی شدن مکان‌ها و بی‌اهمیت شدن جغرافیا و عدم موضوعیت سرزمین نمی‌کند. هنوز و به‌رغم گذشت جهانی‌شدن و برخلاف نظر جهان-گرایان، سرزمین و حس مربوط به آن در کانون توجه ملی‌گرایان است. مجارها و اسلواک‌ها که رؤیای آزادی بی‌حد و حصر در مرزها را می‌پروراندند، اکنون به دلیل وجود اختلافات ارضی از تردد در کشورهای همدیگر وحشت دارند. رومانی نیز به دلیل وجود اقلیت مجار باید به این دسته اضافه شود. بلغارها نیز اخیراً از فرانسه به کشور خود رانده شدند. به هر حال، پیچیدگی‌ها روزافزون است و آنچه به آن می‌افزاید ملی‌گرایی و بحث‌های مکانی مربوط به آن می‌باشد. ایجاد سرزمین‌های جدید ناشی از تحول مفهوم سرزمین است. یعنی اگرچه در ظاهر تناقضاتی وجود دارد ولی پیچیدگی‌های عصر جدید زمینه را برای تشکیل سرزمین‌ها در مقیاس‌های کوچک (کشورهای تازه استقلال یافته مانند کرواسی، قزاقستان، اریتره، تی‌مور) و بزرگ (اتحادیه‌های منطقه‌ای مانند اتحادیه اروپایی، آ.سه. آن) فراهم می‌سازد که تمام این جریان بیان‌کننده حرکت دنیای سیاست به سمت چند محوری و نه دولت‌محوری می‌باشد. نهایتاً این نکته مهم است که با قطعیت نمی‌توان گفت که جهان ژئوپلیتیکی آینده بر اساس کدامیک از قوانین ترسیم می‌شود؛ همواره تفاوت‌های مکانی- فضایی از اهمیت زیادی برخوردار بوده‌اند. ما نمی‌توانیم چین را با اروپا مقایسه کنیم و روسیه همانند سوریه نیست. خاطر

- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰). عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ: قدرت هویت (جلد ۲)، مترجم: افشین خاکباز و احد علیقلیان، ناشر: طرح نو.
- کتلین، براون و فرد شلی (۱۳۸۳)، ژئوپلتیک فراگیر، مترجم: علیرضا فرشچی. تهران: انتشارات دوره عالی جنگ.
- کلارک، یان (۱۳۸۲). جهانی شدن و نظریه روابط بین‌الملل، مترجم: فرامرز تقی‌لو. تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- گل‌محمدی، احمد (۱۳۸۳). جهانی شدن فرهنگ و هویت، تهران: نشر نی.
- لاکست، ایو (۱۳۷۸). عوامل و اندیشه‌ها در ژئوپلتیک، مترجم: علی فراستی. تهران: نشر آمن.
- لورو، پاسگال؛ فرانسوا توال (۱۳۸۱). کلیدهای ژئوپلتیک، مترجم: حسن صدوق ونینی. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- لینک لیتر، اندرو (۱۳۸۳). جهانی شدن و تحول جامعه سیاسی. در منبع: بلیس و اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط مترجم: بین‌الملل در عصر نوین، ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر ایران.
- مارفلیت، فیل (۱۳۸۰). جهانی شدن و جهان سوم، تهران: مترجمان: محمدعلی شیخ‌علیان، حسن نورائی‌بیدخت. انتشارات وزارت خارجه.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۱). جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: انتشارات سمت.
- مجتهدزاده، پیروز؛ سهراب عسگری (۱۳۸۵). جغرافیای سیاسی و ژئوپلتیک، انتشارات دانشگاه پیام نور.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۹۱). فلسفه و کارکرد ژئوپلتیک (مفاهیم و نظریه‌ها در عصر فضای مجازی)، تهران: انتشارات سمت.
- محمدی، حمیدرضا؛ محمدرئوف حیدری‌فر؛ شهریار حیدری (۱۳۹۱). جهانی شدن و سرزمین‌سازی در جغرافیای سیاسی، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی انسانی، دوره ۴۴، شماره ۸۰، صفحات ۱۰۲-۸۵.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، انتشارات سمت.
- مویر، ریچارد (۱۳۷۹). دیدگاه‌های نو در جغرافیای سیاسی، مترجم: دره میرحیدر. انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- میرحیدر، دره (۱۳۸۰). مبانی جغرافیای سیاسی، انتشارات سمت.
- هلد، دیوید و آنتونی مک‌گرو (۱۳۸۲). جهانی شدن و مخالفان آن، مترجم مسعود کرباسیان. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- Ackleson, J (2004). Constructing Security on the U.S.-Mexico Border," *Political Geography*", 24(2).
- Azam, I.(1992). *Geopolitics, Political Geography and Pakistan*, PROGRESSIVE PUBLISHER.
- Blacksell, M. (2006), *Political Geography*, Routledge.
- Bruner, M. L. (2000). *Rhetorics of the State: The Public Negotiation of Political Character in Germany, Russia and Quebec*, "National Identities", Vol. 2(2).
- Castles, M., (1997), *Power of Identity*. Oxford: Blackwell.
- Clark, I. (1997), *Globalization and Fragmentation*, Oxford
- Cohen, S. B (1991). *The Emerging World Map of Peace*, in: *the Political Geography of Conflict and Peace*.
- Dalby, S., (1998), *Geopolitics and Discourse: the Soviet Union as other*, "Alternatives", 13.
- Dodds, K (2000). *Geopolitics in Changing World*, Prentice Hall, Pearson Avocation.
- Hobsbawm, E. (1997), *On History*, London: Weiden Feldaicolson.
- Knox, p. (1998) *Places and Regions in Global Context: Human Geography*, Prentice Hall.
- Kuby, M. (2004), *Human Geography in Action*, New York John Wiley and Sons.
- McGrew, A0 (2000). *Power shift*, in Held, *globalizing world? Culture, Economics and Politics*, London: Rutledge.
- Newman, J. and passi, A. (1998). *Fences and Neighbors in the Postmodern World*, "progress in Human geography", 22.
- Ohmae, K (1995). *The End of the Nation State*, Harper Collins, London.
- Ó Tuathail, G (1999). *Borderless Worlds? Problematizing Discourses of Deterritorialization* .www.toal.net/publication .
- Ó Tuathail, G. (1998) *De- Territorialized Threats and Global Dangers: Geopolitics and Risk Society*. www.toal.net/publication.
- Ó Tuathail, G. (1996 a) *Critical Geopolitics: The Politics of Writing Global Space* (Minneapolis, University of Minnesota press).
- Ó Tuathail, G. (1996 b) *At the End of Geopolitics? Reflections on A Plural Problematic Century End*, www.toal.net/publication .
- Scholte, J., A (2002). *Governing Global Finance*, CSGR Working Paper No. 88/20, in: www.GSGR.Com.
- Scholte, J, A., (2004). *Globalization and Governance: From Statism to Polycentrism*, CSGR working paper No. 31/99 in: www.CSGR.Com.
- Slater, D. (2004), *Post-Colonial and the Geopolitics*, Blackwell Publishing.
- Smith, P (1997). *Millennial Dreams*, London: Verso
- Taylor, P.J (1994). *Political Geography: World Economy, Nation- state and locality*, 3rd end (Harlow Longman).
- Thompson, G. F (2004). *The Fate of Territorial Engineering: Mechanisms of Territorial Power and Post-Liberal Forms of International Governance*.